



مستی

«بود ز عشق تکی آتشم بدل، مستی
که سوز آن همه پیدا است از ترانه‌من»
مستی

در دوره ۲۱ انتخابات مجلس شورای ملی که بنیوان نامزد در آذربایجان شرقی شرکت کرده بودم، با بیماری که نتیجه گشت و گذار و بحث و گفتار و خستگی گرانبار بود دوبرو شدم و میبایست بدستور یزشک چندروزی در مزرعه‌ای استراحت کنم. در ایام این استراحت صاحبخانه چند جلد کتاب در اختیارم گذاشت. یکی شاهنامه خطی در باره جنگ دولت با شیخ عبیدالله کرد بود که زشت و نارسا مینمود و از خواندن آن بهره‌ای نکر فتم. دیگری دیوان خمسی شاعری بنام «مستی» بود که در نظرم دلنشین آمد و کتاب، در اندازه «رحلی» و کاغذ مرغوب و با خط نستعلیق زیبا و محکم نوشته شده بود و احتمال میرفت که خط خود شاعر باشد. بیشتر از چهارصد صفحه داشت مشتمل بر غزلیات و یک فقره ترجیع بند، شسته و رفته، بنا بر گردان «بنشینم و گوشه‌ای گزینم، تا صبر چه می‌کند ببینم»، و مقداری رباعیات عرفانی ... اما اول و آخر این کهنه کتاب افتاده بود و سه صفحه از اول و چند صفحه از آخر را نداشت و از این رو معلوم نبود که نام اصلی و نام پدر و سایر مشخصات مستی چیست؛ برای بدست آوردن شرح احوال او هر چه توانستم از مطلقان و ادیبان پرسیدم و تا مقدورم بود بتذکره‌ها رجوع کردم، ولی اثری نیافتم مگر کسی بنام «مست» را که از شعرای عثمانی و از گویندگان چهارصد سال قبل بود. و نیز شنیدم در زمان حاضر از شعرای معاصر، شاعر جوانی در تهران زندگی می‌کند که در اشعار

* آقای نصره الله فتحی از نویسندگان و پژوهندگان چیره دست معاصر.

خود «مستی» تخلص می‌کند و شعر عرفانی می‌گوید و خوب هم می‌گوید. در یکی از انجمنهای ادبی او را یافتیم و مقداری از اشعارش را که قوی و پرمغز و پخته بود شنیدیم. از او پرسیدیم: برای چه تخلص شمری خود را «مستی» گذارده‌اید؟ گفت: برای آنکه هر چه گشتم در میان شعرای سلف شاعری بدین نام نیافتم و خواستم که نام منحصر بفرد داشته باشم. یقینم شد که وی هم از وجود این دیوان و این شاعر بی‌خبر است. دامنه جستجو را رها نکردم و بتذکره‌های متمدن، بخصوص ریاض‌العارفین و مجمع‌الفصحاء مرحوم **هدایت** که از نظر زمان بزندگی شاعر مربوط مینمود، مراجعه کردم و چیزی نیافتم. چون شاعر در اغلب غزلیات خود از «شاه محمود» و «سلطان میرزا» که یکی از پسران شاعر و شاعر پرور فتحعلی شاه قاجار است نام می‌برد و آن شاهزاده شعر درست و سراینده نواز را «ممدوح» خود قرار داده بود، روزی ماجرا را با استاد ارجمند آقای محیط طباطبائی در میان گذاشتم، ایشان گفتند که ممکن است شرح حال «مستی» در «سفینه‌المحمودی» که تألیف همان سلطان محمود میرزا است آمده باشد. برای یافتن سفینه‌مزمز بود به کتابخانه مجلس شورای ملی و کتابخانه ملی مراجعه کردم، پس از رفت و آمد زیاد خواه بجهت نا دستیاری متصدیان و خواه بمناسبت درهم و برهمی فهارس نتوانستم به آن کتاب دست بیابم.... بناکریر به آقای **گلچین معانی** نامه‌ای نوشتم مگر از اطلاعات ایشان در امر کتاب و کتابشناسی مشکل خود را حل کنم. ایشان در جواب بنده چنین مرقوم داشتند: «**محموده میرزای قاجار** کتابی بنام «سفینه‌المحمود» دارد و نسخه‌های آن غالباً ضمیمه «مجمع‌المحمود» است که مجموعه تألیفات منظوم و منثور محمود میرزا است، متأسفانه در هیچ‌یک از آثار خود ذکر می‌کند که شاعر بنام مست یا «مستی» نکرده است، و اینکه شاعر مزبور ستایشگر او بوده و با این وصف ترجمه‌اش را در تذکره خود نیاورده مهم نیست، شاهی را بدرویشی چه اعتنا نیست! بعلاوه او چندان ستایشگر داشته که مستی مستمند در میان ایشان کم بوده و به حساب نمی‌آمده، معذک بجهت اطمینان خاطر برای نسخه سفینه‌المحمود بکتابخانه سلطنتی مراجعه و شماره ۵۲۹ را مطالعه و مطالعه کنید. و تذکره دیگر او بنام «بیان‌المحمود» شماره ۸۹۵ در کتابخانه مجلس است و اگر مجمع‌المحمود را هم خواستید ملاحظه کنید در کتابخانه ملی ملک شماره ۴۳۰۶ محفوظ است و نیز می‌توانید به کتابخانه مرکزی دانشگاه مراجعه و «سفینه‌المحمود» را که شماره ۳۶۳۲ است طلب کنید. اگر تشخیص شما درست باشد که مست یا مستی معاصر فتحعلی شاه مداح فرزندش محمود میرزا بوده بضرص قاطع می‌گویم که در هیچ‌یک از تذکره‌های دوره قاجار ذکرش نیامده است.» همینکه نامه آقای گلچین معانی رسید از عبارت «بضرص قاطع» ایشان یقین حاصل کردم که دیگر «مستی»، «یا مستی» را در کتابها و تذکره‌ها نباید جست؛ بلکه باید از متن دیوان خودش او را شناخت و نیز بیگمان شدم که این نسخه، نسخه‌منحصر بفرد است که متعلق بخود شاعر بوده و چه بسا بخط خود شاعر یا بخط دیگری و یادو نفر با هم در نوشتن آن شرکت کرده‌اند زیرا قسمت زیادی از دیوان باخط نستعلیق بسیار پخته معادل

خط مرحوم «قدسی شیرازی» است (کاتب آثار المعجم - فرصت الدوله و حافظ قدسی) بویژه که کاتب این دیوان نیز بمانند مرحوم قدسی در استعمال «یای معکوس» افسراط کرده و تفاوت بین کاف عربی و کاف فارسی نگذارد و از حرف (پ) گریزان است؛ چنانکه همیشه «بیدا» را «بیدا» مینویسد و قسمت کمترین دیوان با خط کس دیگری است که کمی ناپخته است اما شباهت هر دو خط بقدری زیاد است که گویی قسمتی را استاد و قسمت دیگر را شاگرد نوشته است و تشخیص و توفیر خط هر دو خطاط در نگاه اول مشکل مینماید، مگر با توجه و ممارست زیاد بتوان تفاوت آن دو را معلوم کرد...

حال باید دربارهٔ دیوان مستی سخن گفت؛ قبل از ورود بمطلب این سه بیت را بیاورم:

آموخت مسارا، درس محبت	ایزد نبخشد، استاد ما را
بنیاد عشقش، تادر دل افتاد	زیرو زهر کرد، بنیاد ما را
گر جان سپارم، دم بر نیارم	تا دل نسوزد، جلاد ما را

مشی «مستی» - مشی مستی عرفان و تصوف است و نود درصد اشعار او را غزلیات عارفانه تشکیل میدهد و لغات مورد استعمالش لغات معمول به زمان خودش است، از قبیل: سنگ در، قفس، گلشن، عشق، بزم طرب، صلاهی ساقی، صید و صیاد، همنفس، بت پرستی، جلاد، سرو، و بیشتر از همه واژه «صیاد» است که اغلب از آن شکایت می‌کند و در قفس او اسیر است. گاه باره تعمیرات و ترکیبات لفظی جالب دارد از ردیف: هرزه پردازی، رشک اغیار، بر نشستگیها، بستگیها، رستگیها، خجستگیها، نمک سود، بستن پای خیال، دل بردل، دامن آسمان، شکستن فرق توبه، فتن شاهانه، دهن رخنه دیوار، آویزدست،

در زلف نویافت بستگیها	تارست دلیم ز رستگیها
پیوسته چو دل بزلف پیوست،	آموخت ز تن گستگیها
اسپند ز حال لعلت آموخت،	در آتش وصل جستگیها
در قید محبت تو هستم،	فارغ ز همه خجستگیها
بندت بگشا ز پای مستی	عادی شده بر نشستگیها

گاه تعبیرات بسیار زیبا و دلنشین می‌آورد.

من از رخم گدائی، پادشاهی کرده‌ام پیدا	سحابی داده‌ام از دست و ماهی کرده‌ام پیدا
ز خود فانی شدم باقی بحق گشتم چه میرسی	بتی بشکستم و از وی الهی کرده‌ام پیدا
هر دم لبش زخنده نمک سود می‌کند	زخم درون این دل شوریده حال را
با از درت نمیکشد آوخ چه سان کنم؟	بستم هزار مرتبه پای خیال را
کوتاه گشته رشته الفت زما و یار	از بس قضا بریده و پیوند کرده است

دامن آسمان بلند زسید
 که در این نیمه خاطرم تنگ است
 بال ما از هرزه پردازی و بسال ما شده
 ای خوش آن مرغی که اندر بیضه بال و پرنداشت
 هر کجا سوخته‌ای هست بهما ساخته است ،
 سوی خود شمع کشد دامن پروانه ما
 دهن رخساره دیوار بسویرانه ما
 رنگک جنای دست تو آویز دست ماست
 گر پنجه در دلم نزدی این چه رنگ بود؟

مستی اهل کجا بوده و در کجا زندگی میکرده است؟ - مستی اهل تبریز است.

گاهی در همدان و گاهی در تویسرکان و چندی هم در نهاوند بوده است، هوس شیراز رفتن هم برش زده اما معلوم نیست که رفته باشد، آرزومند است که به تهران هم سفری کند. در تبریزی بودن مستی جای شک نیست زیرا علاوه بر چند غزل که بترکی آذری ساخته و در ضمن اشعار مزبور بذکر شهر تبریز هم پرداخته، در سایر اشعار فارسی نیز بکرات یاد از آن شهر کرده است.

منکه تبریزیم و صاف ضمیر و هشیار
 تو که خود مستی و بی بال کنی دلریشم

دلم اندر هوای شهر تبریز
 چو جام باده از خونست لبریز

بیاد لعلت شنکولیبانش
 بحسرت هر دو چشم گشته خون ریز

چو ازلا قیدیم آلوده دامن
 پس از اینم چه تقوی و چه پرهیز

بلی نعم البدل شد توی سرکان
 که در کامم بود خاکش فرخ خیز

باز عمر دوباره میخواهم
 کاش آن عمر رفته آید باز

تو کجائی که هر طرف دل من
 در هوای تو می کند پرواز

روبه تبریز کن که در همدان
 نیست مستی، کسی غریب نواز

با خویش برم تحفه به تبریز، غم دوست
 قسمت شده از قاسم الارزاق همینم

گر نه در پرده عشاق نو سازی هست
 از چه آفاق پر از زمزمه رازی هست

من که باشم که کند شاه بنان یسار
 بنده قاصد خویشم که سخن سازی هست

همچو مستی، کسی از کشور تبریز ندید
 گرچه هر گوشه او خلدی و شیرازی هست

آخر ای خضر بیابان محبت بی تو
 می کشم سرزنش خار مئیلان تا چند

همدان خود که نه مصر است و نه مستی یوسف
 بود این خسته درین بند بزندان تا چند

شعرای معاصر مستی - مستی در دیوانش گاهی از اشعاران همزمان خود از قبیل

«هجری اصفهانی» یاد می کند:

چرا چو غنچه دلم خون شود ز فرقت دوست
وصال «هجری» شیرین زبان چه خواستن است
اگر چه سعدی شیراز و انوری، مستی،

مگر صبا ز سوی اصفهان نمی باشد؟
چه در ولایت ما قدردان نمی باشد
بسان هجری شیرین زبان نمی باشد.

خواهم روم بمیکده، آنجا بکام دل
شرم ز روی باده فروش است ورنه چیست؟
مستی جورای اهل ولایت بعشق نیست

رقصی بیانگ بر ربط و آواز و نی کنم
گر صد هزار خرقه بود رهن می کنم
آن به که روی خود، سوی تهران وری کنم

خرم آن روز که منم سوی شیراز روم
سوی آن روضه، چو مرغان خوش آهنگ، دمی

همچو آدم بگلستان ارم باز روم
بال بسگشایم و از شوق به پرواز روم

چند در کنج قفس بسته نفس بتوان زیست
تا بکی سینه زنی، در قفس و پر شکنی
در ره عشق که آغازی وانجامش نیست
بوی عشقی بقلمرو نرسید از سوئی

ناله ای بلبل دل برکش و آواز بکن
در زهر سو که بود باز، تو پرواز بکن
فکر انجام خود، ای دل، تو در آغاز بکن
جان مستی، تو بیا روی بشیراز بکن

یتولای تو، هیهات کنان بنشینم
گر چو الوند کشم سربلک، ممکن نیست
گر بدانم که نشانند بعرضم، مستی

به تمنای تو، فریاد کنان برخیزم
که ز خاک ره یار همدان برخیزم
کی خود از خاک در پیرمغان برخیزم
یکی برای این دنیا و دیگری برای آن دنیا.

ممدوحان مستی - مستی دو ممدوح دارد، یکی برای این دنیا و دیگری برای آن دنیا.

ممدوح آن جهان مراد همدانی، و ممدوح این جهان فتحعلیشاه قاجار است که در زمان او
زندگی می کرده است.

باین روشنگاری فتح علی شه را بود روشن
جم خدم، ملکستان، فتحعلیشاه که او

نفوذ آتش محمود شهزاده ز اشعارش
تاج خورشید نزدیک که کند افسر خویش

نداری رحم بر مستی و بنده

بجان شاه قاجار آزمودم

چون تو در کشور دل حکم ندارد هرگز

شاه قاجار که تا روم گرفته است زری

ممدوح دیگر مستی یکی از شاهزادگان بنام «شهرزاده محمود» است.

می پسندد کاش اخترهای مرصود مرا

شاه محمود آنکه گوید آسمان بهر نثار

این چه استغنا است، یارب! شاه محمود مرا

نه بهشپارش ترحم نه بمستی اش نظر

مستی اگر چه نیست شه ما به بند ما

مائیم بنده در «شاپور شاه» خویش

شهزاده رخ بجانب صحرا نهاده است

باری خبر کنید حریفان که این زمان

محمود شه که خامه طبع سلیم او
محمودیش زیر پرتو خود صد ایازرا
در دلبری طریقه سلما نهاده است
آنجا که می‌برازد، آنجا نهاده است
چهره و قیافه ممدوح «شاپور» خود را تصویر می‌کند:

چهره قاجاری و موجینی و بسو، تاتاری
جز همین مهر و وفا آن بت رعنا، مستی
چشم بد دور که حسن همه دنیا دارد
هر چه خوبی است، چو «شاپور شه» ما دارد
وہ کہ مستی طرح مارا عاقبت محمود شد.

ذنا محمودی طالع مر نجان دل دگر مستی
بکام دل رساند، مستیا، اطف شه محمود
که آن محمود شه چون اختر مسعود می‌آید
بکام دوستان، یارب! بود پیوسته ایامش

یا اندر نهانند آی و بین هر گوشه یوسفها
اگر چه معدن حسن و ملاحات شهر شیراز است
شنیده چند گوئی یوسفی بوده است و کنعانی
ندارد لیک چون شهزاده محمود، سلطانی

مراد و مرشدی که مستی برای آن دنیای خود داشته است که هم در نظر یک نفر شخص
معینی است و هم مرشد کل درویشان و شاه مردان علی است:

مستی تو را نخواست چو محمود شه، چه باک؟
داری چو شاه میرکرم بنده پروری

مستی تو عرضه دار به میرکرم علی
تا باده هست کس غم فردا چرا نخورد
کاخبر زمخلصان شما بوده ایم ما
در کشوری که میرکرم، شاه داور است.

مستیا از کرم میرکرم
گدائیم مستی ولیکن به دوست
راه دل، بر حرم اسرار است
چو شاه کرم، پادشاهی مرا بس

گر بود لطف کرم شاه علی مستی را دم انسانی و مطوف و امید چه حاجت، چه حجیم و چه نهیم

مستی ز لطف میرکرم، شاه دین علی
کین نیشهای درد تو را نوش می‌کنم

باد صبا بگوی به میرکرم علی
مستی که بنده ایست ثنا خوان از آن تو

هستی و موسیقی - مستی در علم موسیقی هم وارد بوده است:

هد هد شوقم، از ترانه عشق
«نوازی» «راست» ز چنگ فلک مخواه که او
راستی نغمه همایون زد
«حسین» کشته ز جور «مخالفان» «بغراق»

زده بقول «مخالف» مرو که تا شنوی
به پیش ما چه گلستان، چه کوی یار، چه خلد
«مخالف» های «موافق» ز پرده «عشاق»
که دیده ایم در آنفس هر آنچه در آفاق

طرب نواخت دوش به آهنگ پهلوی
کای «راهان» بقول «مخالف» زده مرو
در پرده این نوا ز مقامات معنوی
چون «شاهناز» راز «عشاق» بشنوی

مستی تا هفتاد سال عمر کرده و از بیست سالگی شعر گفته است و در اشعارش از عشقهای سی سالگی خود دم میزند. اگر بخواهم تمامی مزایای موجود در دیوان چهارصد صفحه‌ای او را بقلم آورم سخن بدرازا کشد و خوانندگان را ملال آورد. خصوصاً که اطیاب ممل را از ایجاز مغل بدتر گفته‌اند، اینک سخن خود را با درج يك غزل و يك رباعی از مستی پایان می‌دهم:

غزل

سیم و زر میطلبد چون بست سیمین بر ما	زان پراز اشک، چوسیم است، رخ چون ذر ما
مگذر سرسری از موی سفید سرما	اخگری هست در این توده خاکستر ما
بارمنت نتوانیم کشید، ارنه فلک	عوض زر کند، اختر به نثار سرما
گنجها در دل ویرانه ما هست، ولیک	سرسری بیخبران میگذرند از سرما
ما که خود هیچ نداریم ز دنیا و ز دین	حاصل از غارت ما چیست؟ بفارتگر ما
شاید امروز رسد در بر ما یار، که دل	می‌طبد، بیشتر، از پیشتر، اندر بر ما

رباعی

پرسید کسی زیر کنعان به نهفت	کی بانفت روح الهی شده جفت
چونی و چکرد با تو در دوغم یار؟	گفت آه همان کرد، که نتوانم گفت

ژوئیه گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

خطاب ایران زمین بفرزند

تو ای پروریده بخون دلم	چگونه زمهر تو دل بگسلم؟
در آغوش نازت پرورده‌ام	چو شمع طرازت بر آورده‌ام
نداری، زین، هیچ پاس مرا!	فراموش کردی سپاس مرا!
بهنگام پوشش، نگاه سجود	پیمبر مرا قبله تو نمود
که چون پیش یزدان نیایش کنی،	سوی من بیاید گرایش کنی
روانت بدوزخ از آنسوختی	که این رمزها را نیاموختی!!

سید احمد رضوی ادیب پیشاوری - قرن چهارم